



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۳۴	تاریخ	۱۴۰۴ / ۱۰ / ۰۸
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسأله شانزدهم: بررسی وجوب یا عدم وجوب زکات بر کافر					
عنوان ۵	تبیین عدم صحت و عدم قبول زکات از کافر ❖ معنای عدم صحت و قبول در ادای زکات ❖ ادله بطلان عبادت و عدم قبول زکات کافر ➤ دلیل اول: اجماع ➤ دلیل دوم: آیات کریمه ➤ استناد به روایات معصومین علیهم السلام در بطلان عبادات فاقد ولایت					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

محورهای بحث در این جلسه عبارتند از:

حکم فقهی و معنای صحت

در کتاب «عروة الوثقی» تبیین شده است که کافر مکلف به فروع بوده و زکات بر او واجب است؛ اما ادای آن از وی صحیح نیست. استاد علیه السلام می فرمایند: مراد از این عدم صحت، «عدم قبول» الهی است؛ لیکن به برکت قاعده «جَبَّ»، پس از اسلام آوردن، ملزم به اعاده یا قضای آن نخواهد بود.

ادله بطلان عمل کافر:

۱. اجماع: اتفاق نظر فقیهان بر شرطیت ایمان در صحت عبادات.
۲. قرآن کریم: تصریح بر اینکه کفر مانع قبولی نفقات است: «وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ». همچنین کفر، همانند ریا و آزار، موجب حبط و بطلان صدقات معرفی شده است.

نقش ایمان تسلیمی و ولایت در قبولی اعمال

استاد تبیین می فرمایند که ایمان بر دو قسم است: «تصدیقی» و «تسلیمی». کفر به معنای عدم تسلیم در برابر فرمان الهی و ولایت ائمه علیهم السلام، موجب بطلان اعمال می گردد. همان گونه که سجده ابلیس به دلیل ترک تسلیم در برابر امر خدا

پذیرفته نشد؛ عبادات این امت نیز بدون ولایت امامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله منصوب کرده است، مقبول نخواهد افتاد؛ چراکه پیمودن راه طاعت، تنها از دری که خداوند گشوده است میسر خواهد بود: «وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا».

تبیین عدم صحت و عدم قبول زکات از کافر

فرع مطرح شده در «عروة الوثقی» بر این مطلب استوار بود که کافر، اگرچه مکلف به فروع است و زکات بر او واجب می‌گردد، اما ادای آن از وی صحیح نیست. مسأله چنین تبیین شده است که:

«الکافر تجب علیه الزکاة لکن لا تصح منه إذا أداها؛ نعم للإمام علیه السلام أو نائبه أخذها منه قهراً، ولو كان قد أتلّفها فله أخذ عوضها منه»^۱.

بدین معنا که امام علیه السلام یا نایب ایشان می‌توانند زکات را به اجبار از او بستانند و در صورت اتلاف نیز حق اخذ عوض آن را دارند.

ما بخش نخست این مسأله، یعنی وجوب زکات بر کافر را مفصلاً بحث کردیم و از آن فارغ شدیم؛ اکنون بخش دوم بر این محور است که اگر کافر زکات را ادا کند، از او پذیرفته نمی‌شود و صحیح نخواهد بود.

معنای عدم صحت و قبول در ادای زکات

گاهی ما با صحتی مواجه هستیم که به معنای سقوط اعاده و قضا است. چنین صلاتی صحیح است؛ اما صلاة غیر صحیح، صلاتی است که گویی ادا نشده است و اگر داخل وقت باشد باید اعاده و در خارج وقت، قضا گردد. اما معنای دیگری از صحت که در اینجا اراده می‌کنیم، به معنی «قبول» الهی است؛ یعنی مراد از عدم صحت، همان عدم القبول است، نه لزوماً به این معنی که نیاز به اعاده و قضا داشته باشد. زکات برای کافری که در زمان کفر بر او واجب شده و پس از آن اسلام بیاورد، به دلیل دلیلی خارجی یعنی «قاعده جب»، وجوب قضا یا اعاده ندارد؛ چه آن را پرداخت کرده باشد و چه پرداخت نکرده باشد؛ زیرا «الإسلام یجب ما قبله». به این معنا که با پذیرش اسلام، زکاتی که بر عهده او بوده است، بخشوده می‌شود. اما اگر پس از اسلام، سال بر مالش گذشت، یعنی سبب زکات پس از اسلام حاصل شد، در این صورت زکات بر او واجب می‌گردد؛ لیکن اگر وجوب زکات مربوط به پیش از اسلام باشد، اسلام، آن را می‌پوشاند. پس مراد از عدم صحت در اینجا، لزوم اعاده و قضا نیست.

ادله بطلان عبادت و عدم قبول زکات کافر

برای اثبات بطلان و عدم قبول زکات از کافر، به چند دلیل استناد می‌شود:

دلیل اول: اجماع

اجماع محصل و منقول بر این مطلب دلالت دارد که ایمان از شرایط صحت عبادت است؛ یعنی مؤمن بودن شرط صحت عمل است: «الکافر لا تصح منه العبادة». البته این اجماع، معلوم المدرك بوده و مستند به ادله‌ای است که ذکر خواهد شد؛ اما به هر روی، اجماع به عنوان مؤید یا مقوم مطلب وجود دارد.

۱. العروة الوثقی؛ ج ۲، ص ۲۷۲.

دلیل دوم: آیات کریمه

آیات الهی بر بطلان عبادت کفار به همان معنای عدم قبول دلالت دارند؛ از جمله قول خداوند متعال:

﴿قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ أَنْتُمْ كُنتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾ * وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ...^۱

بگو: «انفاق کنید؛ خواه از روی میل باشد یا اکراه، هرگز از شما پذیرفته نمی شود؛ چراکه شما قوم فاسقی بودید!» * هیچ چیز مانع قبول انفاق های آنها نشد، جز اینکه آنها به خدا و پیامبرش کافر شدند

ظهور بلکه صراحت این آیات بر عدم قبول انفاق کفار است و کفر به خدا و رسول را علت آن می داند. این حکم، انفاق زکاتی را نیز شامل می شود.

همچنین آیه کریمه دیگری می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۲

ای کسانی که ایمان آورده اید! بخشش های خود را با منت و آزار، باطل نسازید! همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می کند؛ و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی آورد؛ [کار او] همچون قطعه سنگی است که بر آن، [قشر نازکی از] خاک باشد؛ [و بذرهایی در آن افشاندن شود]؛ و رگبار باران به آن برسد، [و همه خاک ها و بذرها را بشوید]، و آن را صاف [و خالی از خاک و بذر] رها کند. آنها از کاری که انجام داده اند، چیزی به دست نمی آورند؛ و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی کند.

از این آیه به روشنی استفاده می شود که کفر، نظیر منت، آزار و انفاق ریایی، ابطال کننده صدقه است. همان گونه که کسی انفاق ریاکارانه می کند و عملش باطل است، کسی که به خدا و رسول کفر می ورزد نیز انفاقش باطل خواهد بود. خداوند می فرماید صدقات خود را با منت و آزار باطل نکنید. «منت» در اینجا از قبیل عطف خاص بر عام است؛ زیرا منت خود نوعی از آزار است و «أذى» اعم از منت است؛ گاهی فرد منت نمی گذارد اما طرف مقابل را تحقیر می کند یا از او کار می کشد.

پرسشگر: ...

استاد: خود این «منّ و أذى» مبطل انفاق است و لزوماً از حیث قصد قربت نیست. تعبیر «کالذی» نشان می دهد که اینها اسبابی غیر از ریا هستند؛ پس خود این «منّ و أذى» برای بطلان انفاق، موضوعیت دارد. در پایان آیه عبارت: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» آمده است که درمی یابیم خداوند این افراد را مصداق کافر قرار داده است. عمل ریایی و همراه با منّ و أذى، در اینجا به نوعی بر کفر تطبیق شده است. اکنون ملاک تطبیق کافر بر این موارد را بحث نمی کنیم؛ اما قدر متیقن از کفر در عبارت: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»، همین کفری است که مورد بحث ماست. از این آیه استفاده

۱. سوره توبه: ۵۳ و ۵۴.

۲. سوره بقره: ۲۶۴.

می‌کنیم که علت ابطال صدقه همراه با مت، آزار و ریا، آن است که اینها نوعی کفر بالله محسوب می‌شوند؛ بنابراین کفر بالله موجب بطلان و عدم قبول است.

پرسشگر: ...

استاد: کفر بالله فقهی، قدر متیقن است و اگر کفر حقیقی باشد، به طریق اولی موجب بطلان است. اگر بفرمایید این کفری که در آیه آمده، اعم است، خب این کفر شامل کفر فقهی هم می‌شود. اگر کفر منزل به کفر فقهی (کفر تنزیلی) موجب ابطال است، کفر حقیقی به طریق اولی موجب بطلان خواهد بود؛ یعنی به منزله کفر است و مؤمن به وسیله این کار در حکم کافر می‌شود.

ما بحث مفصلی داریم و در مواضع متعدد تبیین کرده‌ایم که در قرآن کریم، دو مرحله ایمان وجود دارد: یکی «ایمان تصدیقی» و دیگری «ایمان تسلیمی». ایمان تصدیقی آن است که فرد باورش می‌شود رسول خدا صلی الله علیه و آله راست می‌گوید و از طرف خداست. این‌گونه ایمان، با علم به حجت و بینة قهراً حاصل می‌شود و اختیاری نیست؛ چراکه علم به سبب، موجب علم به مسبب می‌گردد و علم به مقدمه استدلال، موجب علم به نتیجه می‌شود. لذا بسیاری از کفار تصدیق داشتند؛ اما به زبان منکر می‌شدند.

اما یک «ایمان تسلیمی» داریم که می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱.

این ایمان دوم، ایمان تسلیمی است. برخی از مؤمنین به این ایمان دوم کفر می‌ورزند؛ لذا کفر در بسیاری از مواضع قرآن، کفر به ایمان ثانی یعنی تسلیم است، نه کفر به ایمان اول یعنی تصدیق.

کفر تسلیم مثل این است که فردی انفاق زکاتی کند یا مسجد بسازد، اما آن را ربایی انجام دهد؛ این کفر تنزیلی و در حکم کفر است. کفر فقهی نیست؛ اما در حکم آن است. کفر فقهی که همان کفر حقیقی است، به طریق اولی چنین حکمی دارد و عملش باطل است. کفر تنزیلی در اینجا به معنای کفر فقهی نیست؛ اما در حکم آن است؛ مانند کسی که اصلاً ایمان به خدا نداشته باشد.

در روایات نیز آمده است: «لَا يَزِنِي الزَّانِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ...»^۲؛ که در حالت زنا یا سرقت، آن ایمان ثانی یعنی تسلیمی را ندارد، گرچه ایمان اول یعنی تصدیقی را دارا باشد و شهادتین بگوید. معلوم می‌شود که تسلیم نیست که مرتکب خلاف می‌شود. منافقین در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله غالباً ایمان تصدیقی داشتند؛ اما فاقد ایمان تسلیمی بودند؛ البته برخی از آنها اصلاً ایمان تصدیقی هم نداشتند. حتی ابلیس هم توحید تصدیقی داشت و خدا را رب العالمین خطاب می‌کرد: «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»^۳ و به فرموده حضرت امام، او اکبرِ موحدین است؛ اما توحید تسلیمی نداشت.

۱. سوره نساء: ۶۵.

۲. تفسیر القمی؛ ج ۱، ص ۳۱.

۳. سوره حشر: ۱۶.

استناد به روایات معصومین علیهم السلام در بطلان عبادات فاقد ولایت

روایات صحیح و کثیری از معصومین علیهم السلام بر بطلان عبادت بدون ایمان و ولایت دلالت دارند؛ از جمله صحیح محمد بن مسلم که می گوید:

«سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: كُلُّ مَنْ دَانَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِعِبَادَةٍ يُجْهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَلَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ فَسَعِيُّهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ وَهُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَاللَّهُ شَانِيٌّ لِأَعْمَالِهِ... وَإِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ مَاتَ مَيِّتَةً كُفْرٍ وَنِفَاقٍ، وَاعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ أَنَّ أئِمَّةَ الْجَوْرِ وَاتِّبَاعَهُمْ لَمَعَزُولُونَ عَنِ دِينِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَأَضَلُّوا فَأَعْمَالُهُمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ»؛

از اباجعفر عليه السلام شنیدم که می فرمود: هر آن کس که با عبادتی که خود را در آن به زحمت و تلاشی سخت می اندازد، به پیشگاه خداوند تعالی تدین ورزد، اما او را امامی از جانب خدا نباشد، تلاش و کوشش او پذیرفته نیست و وی گمراهی سرگردان است و خداوند بیزار از اعمال اوست... و اگر در چنین حالی بمیرد، به مرگ کفر و نفاق مرده است. ای محمد، بدان که پیشوایان ستم و پیروان ایشان از دین خدا برکنار و معزول اند؛ همانا گمراه گشته و دیگران را نیز گمراه ساخته اند؛ پس اعمالی که انجام می دهند بسان خاکستری است که در روزی توفانی، تند باد بر آن بوزد؛ آنان از آنچه به کف آورده اند، توان بهره مندی از هیچ چیز را ندارند؛ و این همان گمراهی ژرف و دور و دراز است.

کسی که با عبادت های سخت، خدا را بندگی کند اما امامی منصوب از جانب خدا نداشته باشد، تلاشش بیهوده است و خداوند از عمل او -ولو نماز و روزه باشد- متنفر است و اگر بمیرد، در حال کفر مرده است. یا آن روایت معروف که نزد اهل سنت نیز با تعبیری همچون: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً»^۲ به طور متواتر نقل شده است، تا چه رسد به نزد اهل ولایت.

یا این تعبیر که: «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ، مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً»^۳؛ عبدالله بن عمر این روایت را به این سبک نقل می کرد، درحالی که خود او نیمه شب برای بیعت به بیت حجاج بن یوسف رفت. حجاج در خواب بود و چون بیدار شد، به او گفتند عبدالله بن عمر برای بیعت آمده است. حجاج گفت: شبانه؟! با مداد می آمدی. پاسخ داد: اگر تا صبح زنده نمانم، جواب خدا را در قیامت چه بدهم؟! حجاج بدون اینکه برخیزد، پایش را دراز کرد و گفت: با پایم بیعت کن. این همان عبدالله بن عمر بود که پیش تر با امیرالمؤمنین عليه السلام بیعت نکرده بود و این حقیقت را از زمان خلافت ظاهری امیرالمؤمنین عليه السلام فراموش کرده بود. اینها بودند که اسلام را به وضعیتی رساندند که امروز شاهد آن هستیم.

«وَاعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ أَنَّ أئِمَّةَ الْجَوْرِ وَاتِّبَاعَهُمْ لَمَعَزُولُونَ عَنِ دِينِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَأَضَلُّوا فَأَعْمَالُهُمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ»؛

۱. الکافی؛ کتاب الحجّة، باب معرفة الإمام والردّ إليه، ح ۸.

۲. کمال الدین و تمام النعمة؛ ج ۲، ص ۴۰۹. «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً»؛ [صحیح ابن حبان؛ ج ۱۰، ص ۴۳۴].

۳. صحیح مسلم؛ ج ۳، ص ۱۴۷۸.

منظور از محمد در اینجا، همان محمد بن مسلم است. امام فرمود ائمه جائر و پیروانشان از دین خدا برکنارند و این همان ضلال بعید است.

روایت دیگری را نیز تیمناً مرور می‌کنیم. در صحیح‌ه عبدالحمید از ابی عبدالله علیه السلام آمده است که فرمود:

«وَاللّٰهُ لَوْ أَنَّ إِبْلِيسَ سَجَدَ لِلّٰهِ بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَالتَّكْبَرِ عُمُرَ الدُّنْيَا مَا نَفَعَهُ ذَلِكَ وَلَا قَبْلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا لَمْ يَسْجُدْ لِأَدَمَ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَسْجُدَ لَهُ وَكَذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْعَاصِيَةُ الْمَفْتُونَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا صلی الله علیه و آله و سلم وَ بَعْدَ تَرْكِهِمُ الْإِمَامَ الَّذِي نَصَبَهُ نَبِيُّهُمْ صلی الله علیه و آله و سلم لَهُمْ فَلَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ لَهُمْ عَمَلًا وَلَنْ يَرْفَعَ لَهُمْ حَسَنَةً حَتَّى يَأْتُوا اللَّهَ مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ وَيَتَوَلَّوْا الْإِمَامَ الَّذِي أَمَرُوا بِوَلَايَتِهِ وَيَدْخُلُوا مِنَ الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَهُمْ»^۱

به خدا سوگند، اگر ابلیس پس از آن نافرمانی و تکبر، به اندازه عمر دنیا برای خداوند سجده می‌کرد، او را سودی نمی‌بخشید و خداوند صلی الله علیه و آله و سلم آن را از وی نمی‌پذیرفت، مگر آنکه همان‌گونه که خدای صلی الله علیه و آله و سلم بدو فرمان داده بود، بر آدم سجده می‌آورد. و چنین است [حال] این امت نافرمان و فتنه زده پس از پیامبر خویش صلی الله علیه و آله و سلم؛ آنگاه که امامی را که پیامبرشان صلی الله علیه و آله و سلم برای آنان گمارده بود، رها کردند. پس خداوند هرگز عملی را از آنان نخواهد پذیرفت و هیچ حسنه‌ای را [به سوی خویش] بالا نخواهد برد، مگر آنکه از همان راهی که خداوند فرمانشان داده است به سوی او آیند و ولایت امامی را بپذیرند که به تولای او مأمور گشته‌اند و از دری درآیند که خداوند و فرستاده‌اش به روی آنان گشوده‌اند.

این مطلبی است که باید در حوزه‌های علمیه بر آن تأکید شود؛ اصل توحید، ایمان به فرمانروایی خداست. خداوند صرفاً خالق نیست، بلکه علاوه بر خلقت ابتدایی و استمراری، صاحب فرمانی است که باید اطاعت شود. در این روایت دو نکته وجود دارد: نخست آنکه اصل امتثال امر ملاک است و دوم اینکه اطاعت باید به همان شیوه‌ای باشد که او می‌پسندد و دستور می‌دهد. مشکل ما با صوفیه و گروه‌های منحرف مبتدعه نیز همین است؛ می‌گویند می‌خواهیم خدا را بپرستیم، اما به شیوه‌ای که خود با ذکرهای اختراعی دوست داریم، نه آن‌گونه که خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند. امت‌های پیشین نیز وقتی امامی را که پیامبرشان صلی الله علیه و آله و سلم معین کرده بود ترک کردند، خداوند هیچ عملی را از آنان نپذیرفت. باید از دری که خدا و رسول گشوده‌اند وارد شد: «... وَاتُّوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا...»^۲؛ نه اینکه کسی بگوید می‌خواهم وارد مدینه اطاعت الهی شوم، اما قصد دارم از بالای دیوار وارد گردم.

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

۱. وسائل الشیعة؛ ابواب مقدمة العبادات، ب ۲۹، ح ۵.

۲. سورة بقره: ۱۸۹.